

با سلام و عرض ادب و احترام خدمت آقای شهبازی عزیز و بزرگوار و همه دوستان عزیز و بزرگوار با اجازه‌تان متنی از برنامه ۹۸۰ به اشتراک می‌گذارم.

امتزاج روح‌ها در وقت صلح و جنگ‌ها
با کسی باید که روحش هست صافی صفا
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸)

- امتزاج: آمیختگی، آمیخته شدن
- صافی صفا: پاک پاک، زلال زلال
- تغییر: دگرگون شدن، در اینجا به معنی احساس جدایی و غیریت کردن است.

مولانا می‌گوید اتحاد روح‌ها براساس من‌ذهنی درست نیست، چون این امتزاج یا تأمل با آدم‌های دیگر براساس تصویر ذهنی با تصویر ذهنی دیگر است، این درواقع جدایی‌ست، وحدت نیست، پایدار نیست. در وقت صلح و جنگ‌ها، یعنی براساس دویی ذهن خوب و بد کردن ذهنی. پس ترکیب دوتا روح، یا روح من با خداوند موقعی درست است آن دو با خداوند صافی صاف، ناب یعنی پاک پاک باشد، یعنی از جنس زندگی، هیچ همانندگی در مرکز نباشد، براساس مرکز عدم و حضور باشد.

چون تغییر هست در جان، وقت جنگ و آشتی
آن نه یک روح است تنها، بلکه گشتستند جدا
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸)

مولانا می‌گوید چون ما امتداد خداوند هستیم بسیار خلاق هستیم، هر چیزی بیاید مرکزمان، ما آن را خلق می‌کنیم، این توانایی خلاقیت همیشه با ما هست وقتی یک جسم می‌آید مرکزمان، آن را در ذهنمان تجسم می‌کنیم، حس وجود به آن تزریق می‌کنیم از طریق آن می‌بینیم، پس مرکز ما مرتب عوض می‌شود. در خواب این همانندگی‌ها که توهم هستند فرومی‌رویم، چون آن‌ها با هم در تناقض هستند، حالت جنگ و صلح به وجود می‌آید. مثلاً ملت با ملتی دیگر یا ما با دیگران. و این من‌ذهنی براساس خواستن و جدایی تشکیل شده، چون ما می‌خواهیم، فوراً صلح ما می‌تواند به جنگ و دعوا تبدیل شود. تا زمانی که ما مرکزمان را عدم نکنیم، با کسی دیگر یا خداوند نمی‌توانیم به وحدت برسیم.

چون بخواهد دل، سلام آن یکی همچون عروس
مر زفاف صحبت داماد دشمن روی را
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸)

- زفاف: هم‌بستر شدن

وقتی دل ما سلام یکی را باید بپذیرد که دوستش ندارد، شبیه عروسی است که باید همنشینی کند، زندگی کند و با دامادی هم‌بستر بشود که خشن است، صورت به اصطلاح دشمن‌رو دارد، معلوم است که خوشش نمی‌آید، عشق ندارد.

باز چون میلی بود سوی، بدان ماند که او
میل دارد سوی داماد لطیف دل‌با
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸)

حالا این حالت موقعی است که انسان به یک سویی از طریق ذهن، میلی دارد. شبیه این است که دوباره آن عروس میل دارد به سوی داماد لطیف دل‌با. پس بنابراین می‌گوید در ذهن تصمیمات آدم این‌طوری است که براساس عشق نیست، براساس فضای گشوده‌شده نیست.

چون ز زنده مرده بیرون می‌کند
نفس زنده سوی مرگی می‌تند
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰)

پس خداوند دائماً خودش را که ما هستیم، امتداد او هستیم، می‌خواهد از آن بیرون بیاورد؛ نفس زنده دائماً حول و حوش مرگ می‌تند.

تو به هر صورت که آیی بیستی
که، منم این، واللّه آن تو نیستی
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۴)

درواقع قبلاً مرکز ما عدم بود، همانیده شدیم. تمام من‌های ذهنی برحسب این‌که با چه همانیده شدند، چقدر همانیده شدند، با هم فرق دارند. می‌گویند تو می‌آیی می‌ایستی می‌گویی من این هستم، «والله آن تو نیستی».

یک زمان تنها بمانی تو ز خَلق
در غم و اندیشه مانی تا به خلق
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۵)

کسی که من‌ذهنی دارد نمی‌تواند تنها بماند، برای این‌که آن یک روح نیست. هر من‌ذهنی وابسته است به من‌های ذهنی دیگر و تنها نمی‌تواند بماند و اگر بماند در غم و اندیشه می‌رود. پس می‌گوید:

این تو کی باشی؟ که تو آن اَوْحَدی
که خوش و زیبا و سرمست خودی
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶)

پس تو این من‌ذهنی و این همانیدگی‌ها نیستی، تو آن یک واحد هستی، آن خداوند تنها هستی، یک روح هستی، ولی در من‌ذهنی جدا شدی. آن یکتا هستی، یعنی آن جنس خداوند هستی، هم زیبا هستی، هم حالت خوب است و هم همیشه سرمست خودت هستی، لازم نیست سرمست این همانیدگی‌ها بشوی.

گر همی خواهی سلامت از ضرر
چشم ز اول بند و پایان را نگر
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰)

به‌عنوان من‌ذهنی بلند شدن و خود را نشان دادن، هم ضرر زدن به خود است هم دیگران. پس پایان‌بین یعنی مرکزت را عدم کن، پس پایان را بین، یعنی مرکزت را عدم کن و متعهد به آن باش و آن را عدم نگه دار.

حَبِّدَا دو چشم پایان‌بین راد
که نگه دارند تن را از فساد
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵۷)

- حَبِّدَا: خوشا
- راد: حکیم، فرزانه، جوانمرد

وقتی مرکزت عدم هست، هم جسمم، هم چهار بعدم را خداوند از تباهی نگه می‌دارد و می‌گوید خوشا به حال شخصی که عدم‌بین و سکوت‌شنو است.

بنگر سوی حریفان که همه مست و خرابند
تو خمش باش و چنان شو، هله ای عَرَبده‌باره
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲)

- عَرَبده‌باره: آنکه بسیار بدمستی می‌کند. عربده جو.

پس باید دیگر ذهنم را خاموش کنم، این‌قدر عربده نکشم، با ذهنم حرف نزنم، مقاومت و قضاوت نکنم، نگاه کنم به مولانا و دیگر بزرگان و انسان‌های زنده به حضور که مست و خراب خداوند، زندگی هستند و جاودانه مانده‌اند.

خداوند را بی‌نهایت سپاس گزارم به‌خاطر وجود این برنامه زنده‌کننده و پیام‌های زنده‌کننده و بیدارکننده دستان عزیز.

- توران از استرالیا